

مدرنیته و هویت فردی

■ آنتونی گیدنز • ترجمه امیر قاسمی

بازنگری سرشت مدرنیته باید همزمان با بررسی مجدد فرضیه های مقدماتی تجزیه و تحلیل جامعه شناختی انجام گیرد.

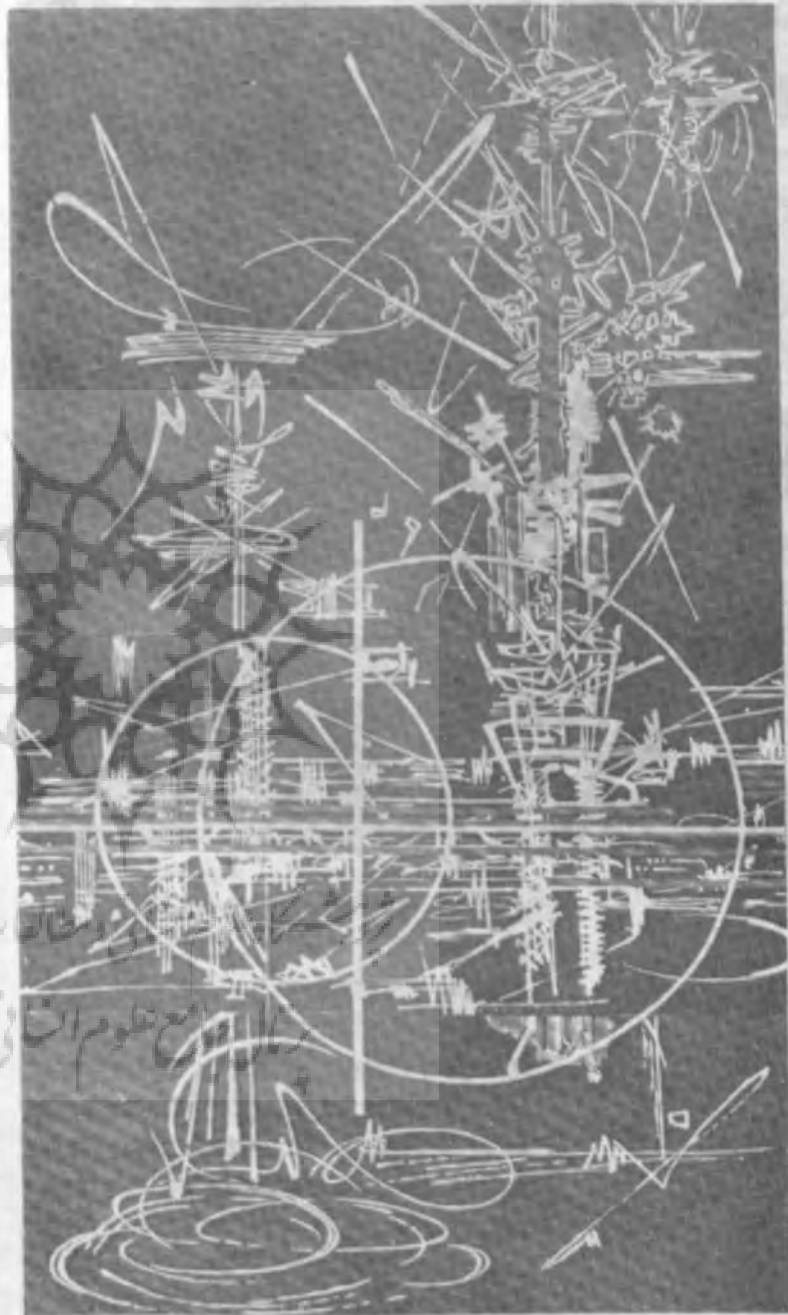
نهادهای امروزی به لحاظ پویایی خود و از نظر میزان بی‌اعتنایی به عادات و آداب سنتی و تأثیری جهانی که بر جای می‌گذارند، با تمام اشکال قدیمی نظام اجتماعی تفاوت دارند. اما نهادهای امروزی صرفاً از دگرگونیهای بیرونی ناشی نشده‌اند: مدرنیته به نحوی بنیادین سرشت زندگی روزمره اجتماعی را متحول می‌سازد و حتی بر شخصی‌ترین جنبه‌های تجربه ما اثر می‌گذارد. مدرنیته را باید در یک سطح نهادی درک کرد؛ با این همه، دگرگونیهایی که نهادهای مدرن پیش می‌آورند به طور مستقیم با زندگی فردی، و لاجرم با هویت فردی، تلافی می‌کنند. در واقع یکی از جنبه‌های بارز مدرنیته ارتباط درونی فزاینده آن بین دو «حد نهایی» تأثیرات بیرونی و تأثیرات درونی است: از یک سو تأثیراتی جهانشمول و از سوی دیگر تأثراتی فردی.

گرچه تأکید اصلی مدرنیته بر فرد است، اما اساساً از مقوله روانشناسی نیست. تأکید اصلی در اینجا بر ظهور ساز و کارهای تازه‌ای از هویت فردی است که متأثر از نهادهای مدرنیته شکل می‌گیرند و در عین حال به آن نهادها شکل می‌دهند. در اینجا فرد هویتی منفعل نیست که عوامل و نیروهای خارجی آن را تعریف کرده باشد؛ افراد در شکل دادن به هویت‌های فردی خویش، با صرفنظر از اینکه محمل‌های ویژه کنش آنان تا چه حد محلی و محدود به حوزه جغرافیایی خاصی است، در گسترش و تعمیم عوامل تأثیرگذار اجتماعی که پیامدها و ابتلائات جهانشمول دارند، سهمی مستقیم و بی‌واسطه دارند.

زندگی اجتماعی مدرن افزون بر انعطاف‌پذیری نهادی خود ویژگی دیگری هم دارد و آن فرآیندهای عمیق و گسترده سازماندهی دوباره زمان و مکان است که جزء لاینفک توسعه ساز و کارهای آزادکننده است. ساز و کارهایی که روابط اجتماعی را از قیدوبندهای مکانهای خاص راج می‌نهد، و آنها را در امتداد فاصله‌های عمیق زمانی-مکانی بار دیگر کنار هم می‌گذارد. سازماندهی دوباره زمان و مکان، به علاوه ساز و کارهای آزادسازی، ویژگیهای نهادی مدرنیته را به نحوی بنیادین دگرگون می‌سازد و به آنها جنبه جهانی می‌بخشد و متقابلاً این عوامل نیز محتوا و ماهیت زندگی روزمره اجتماعی را دگرگون می‌سازند.

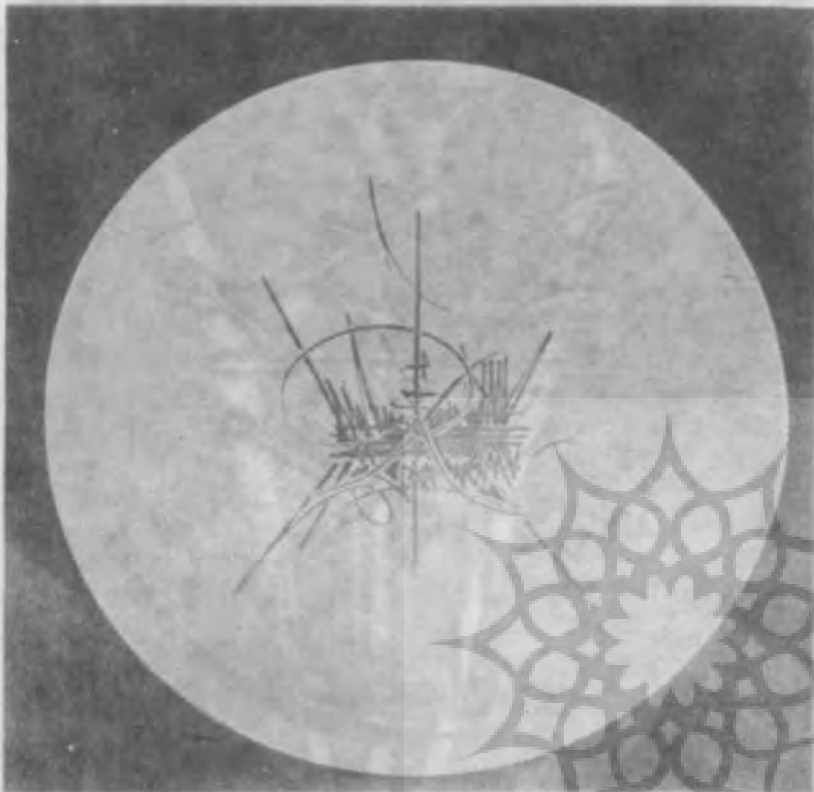
مدرنیته نوعی نظم و ترتیب پسا-سنتی است، اما آن نظم و ترتیبی نیست که در آن اطمینان خاطر برخاسته از سنت و عاداتها با قطعیت دانش عقلی جایگزین شده باشد. شک، که جنبه شایمی از خرد انتقادی مدرن است، چه در زندگی روزمره و چه در آگاهی فلسفی رسوخ کرده و یک بُعد اگزستانسیالیستی کلی

در آستانه سده بیست و یکم میلادی، بار دیگر مسئله مدرنیته، توسعه پیشین و اشکال نهادی فعلی آن، به صورت یک مشکل



اساسی جامعه شناختی مطرح می‌شود. از مدتها پیش ارتباط میان جامعه‌شناسی و ظهور نهادهای امروزی مورد توجه قرار گرفته است. با این همه، در روزگار فعلی شاهد آن هستیم که نه تنها این ارتباطات نسبت به آنچه پیشتر تصور می‌شد پیچیده تر و مسئله سازتر شده، بلکه این نکته نیز حتمی است که

الزامی نداشتند با آنها رودررو شوند. هرچقدر هم که پیشرفت دو عرصه مذاکرات بین المللی و کنترل تسلیحات پیشرفت



کند، مادام که سلاحهای هسته‌ای به جای خود باقی است، یا حتی دانش لازم برای ساخت آنها وجود دارد، و تا علم و تکنولوژی در کنار تولید تسلیحات جدید مورد استفاده قرار می‌گیرد، خطر جنگی که نابودی نوع بشر را به دنبال داشته باشد وجود خواهد داشت. حال که طبیعت، به عنوان پدیده‌ای بیرونی نسبت به زندگی اجتماعی، به تعبیر مشخصی در اثر سلطه انسان بر آن - به نقطه «پایان» خود رسیده است، خطرهای ناشی از فاجعه زیست - محیطی جزئی حتمی از افق روزمره زندگی ما را تشکیل می‌دهد. خطرهایی با پیامدهای بزرگ ما، چون فروپاشی ساز و کارهای اقتصادی در سطح جهانی، یا ظهور ابر کشورهای خودکامه، نیز به همین ترتیب جزء تفکیک ناپذیری از تجربه معاصر ما شده است.

در مدرنیته عالی، نفوذ رخدادهای بعید بر حوادث نزدیک، و همچنین بر درونیات فردی، بیش از پیش عادی می‌شود. رسانه‌ها - چه چاپی و چه الکترونیکی - در این میان، آشکارا اهمیت اساسی می‌یابند. از زمان اولین تجربه نگارش، تجربه با واسطه چه بر هويت فردی و چه بر ساختار اساسی روابط اجتماعی تأثیر گذاشته است. با توسعه رسانه‌های همگانی، به ویژه رسانه‌های الکترونیکی، نفوذ متقابل توسعه فردی و

از جهان اجتماعی معاصر را تشکیل می‌دهد. مدرنیته اصل شک بنیادی را نهادی می‌کند و اصرار دارد که دانش و معرفت بشری یکسره شکل فرضیه را به خود بگیرد: در واقع دانش به صورت یک رشته ادعا مطرح شود که می‌تواند کاملاً صحیح باشد، و در اصل همواره امکان بازنگری وجود دارد و شاید لحظه‌ای برسد که آن دانش باید کنار گذاشته شود. تخصصهای مترکم - که تأثیرهای آزادکنندگی مهمی را شکل می‌دهند - معرفت منابع متعدد اقتدارند، معمولاً در داخل تضاد دارند و ابتلائات آنها نیز متفاوت است. بر پرمینه آنچه مدرنیته «عالی» یا «امروزی» می‌خوانم - مترادف جهان امروز ما - این خود، درست همنای چارچوبهای نهادی وسیع تری که در آن وجود دارد، باید به نحو انعکاس پذیری شکل بگیرد. با این همه، همین کار هم باید در بحبوحه تنوع گنج کننده‌ای از امکانات و احتمالات به انجام برسد.

مدرنیته فرهنگی است مبتنی بر خطر کردن. منظورم از طرح این نکته آن نیست که زندگی اجتماعی ذاتاً و اساساً خطر آمیزتر از آن چیزی است که بوده است؛ برای عمده جمعیت کشورهای در حال توسعه، این امر مهمی به حساب نمی‌آید. برعکس، مفهوم خطر کردن برای راه و رسمی که براساس آن مردم عادی و متخصصان فنی جهان را سازمان می‌دهند، اهمیت اساسی دارد. در وضعیت حاکمیت مدرنیته، آینده به طور مستمر و به مدد سازمان انعکاس پذیر محیطهای دانش و معرفت، به زمان حال نزدیک می‌شود. منطقه‌ها، به صورتی که بودند، کشف می‌شوند و تحت استعمار قرار می‌گیرند. اما چنین استعمار گری بی به واسطه سرشت خاص خود نمی‌تواند کامل باشد: فکر کردن به این عوامل خطر آفرین بر ارزیابی اینکه فاصله پیامد پروژه‌های مختلف از آنچه در ابتدا تخمین زده می‌شد چه اندازه زیاد است، اهمیت اساسی دارد. ارزیابی توأم با در نظر گرفتن خطر نیا زماندقت، و حتی توجه به کمیت، است ولی در اساس از کمال بری است. در واقع بیشتر اشکال ارزیابی با در نظر داشتن خطر، با توجه به سرشت پویای نهادهای مدرن از یک سو و سرشت متحول و معمولاً بحث انگیز نظامهای انتزاعی از سوی دیگر، ضعفهای متعدد دارد.

مدرنیته خطر آفرین بودن کلی عرصه‌ها و شیوه‌های خاصی از زندگی را کاهش می‌دهد، ولی در عین حال پارامترهای خطر آفرین جدیدی را عرضه می‌دهد که بیشتر یا به کلی ناشناخته بوده است. این پارامترها عبارتند از خطرهایی با پیامدهای بزرگ: خطرهای ناشی از سرشت جهانشمول نظامهای اجتماعی مدرنیته. دنیای مدرن امروز - دنیایی که آن را دارای مدرنیته عالی می‌نامم - دنیایی آخر الزمانی است، آن هم نه تنها از این رو که به سوی فاجعه پیش می‌رود، بلکه بدان سبب که دربردارنده خطر کردن‌هایی است که نسلهای قبل

مدرنیت و هویت فردی

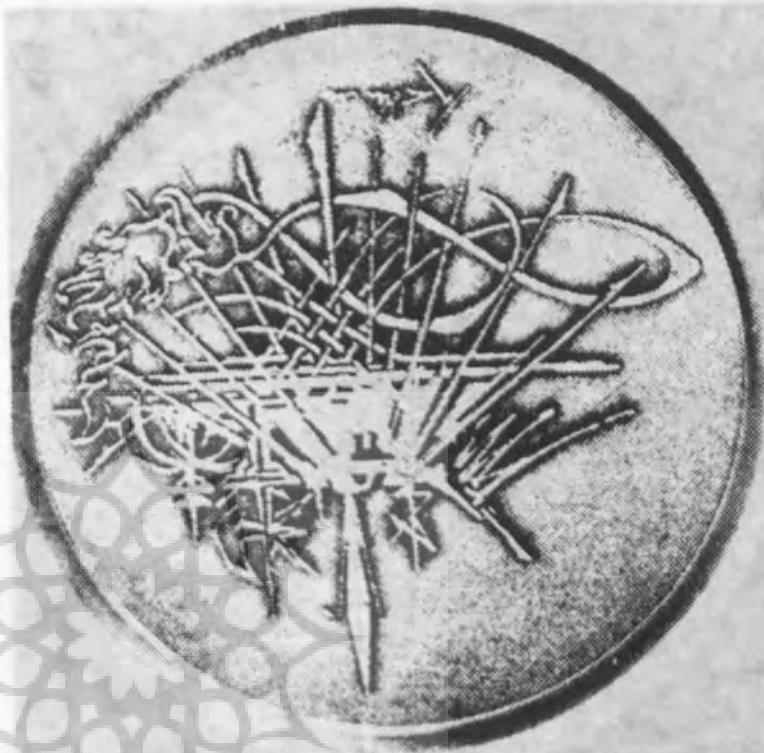
«فردیت» و «اجتماعیت»

اجتماعی امروز، مسئله نوع زندگی اهمیت خاصی می‌یابد. هرچه سنت بیشتر رنگ می‌یازد، زندگی روزمره در قالب تأثیر متقابل دیالکتیک بین عوامل محلی و عوامل جهانشمول پیشتر فرو می‌رود، و افراد نیز بیشتر از پیش ناگزیر می‌شوند تا نوع زندگی خود را از میان تنوعی از امکاناتی موجود برگزینند. البته از تأثیر عوامل استانداردکننده هم نباید غافل بود، چون تولید و توزیع کاپیتالیستی است که هسته‌های اصلی نهادهای مدرنیته را می‌سازد. با این همه، به واسطه «باز بودن» زندگی امروز اجتماعی، تعدد چارچوبهای کنش و تنوع «مقامات مسئول»، انتخاب نوع در شکل‌گیری هویت فردی و فعالیت‌های روزمره اهمیتی روزافزون می‌یابد. برنامه‌ریزی مبتنی بر نمایش واکنش که معمولاً متضمن خطراتی است که از صافی تماس با دانش تخصصی گذشته است، در شکل‌دهی به هویت فردی اهمیتی اساسی می‌یابد.

لازم است در همین جا مانع از آن شویم که سوءتفاهمی در مورد نوع زندگی، که ارتباطی متقابل با برنامه‌ریزی زندگی دارد، در بگیرد. شاید تصور شود «نوع زندگی» تا حدودی به این دلیل که این عبارت در تبلیغات و دیگر منابع تبلیغی برای تشویق مصرف به کرات مورد استفاده قرار می‌گیرد، فقط به رفتارها و عملکردهای گروهها با طبقات نروتمند نظر دارد و تنگدستان کم و بیش امکان انتخاب نوع زندگی ندارند. این امر تا حد قابل توجهی صحت دارد. در واقع دسته‌بندی‌های طبقاتی و «رژیمی‌های اساسی در زمینه نابرابریهای اجتماعی، از جمله مرزبندی‌های مربوط به نژاد یا قومیت را می‌توان تا حدودی در قالب امکانات متفاوت در دست‌یابی به اشکال مختلف کمال‌طلبی و کسب قدرت تعریف کرد. این مسئله نباید فراموش شود که مدرنیته با خود اختلاف، طرد و فاصله‌گذاری همراه می‌آورد. نهادهای مبتنی بر مدرنیته افزون بر فراهم آوردن امکان‌های، در عین حال مکانیزم‌های سرکوب فردیت را هم همراه می‌آورند. «نوع زندگی» در ضمن به تصمیمات اخذ شده و سیرهای اقداماتی که در شرایط محدودیت شدید مادی درپیش گرفته می‌شود نیز اطلاق می‌گردد؛ این نوع چارچوب زندگی گاه می‌تواند متضمن طرد کم و بیش ارادی قالب‌های رفتاری و مصرفی تسری یافته تری بشود.

در یک سر تأثیر متقابل میان عوامل محلی و جهانی، چیزی که آن را «دگرگونی صمیمیت» می‌خوانم قرار دارد. این صمیمیت انعکاس‌پذیری و قالب‌های نظم مرجعی درونی خود را داراست. آنچه در اینجا اهمیت کلیدی دارد ظهور نوعی «رابطه ناب» به صورت نمونه‌های اصلاعی عرصه‌های جدید زندگی شخصی است. رابطه ناب رابطه‌ای است که در آن معیارهای خارجی از بین رفته است؛ رابطه صرفاً به خاطر هر امتیاز و پاداشی که از آن رابطه قابل حصول است، پابرجا می‌ماند.

نظام‌های اجتماعی، از جمله نظام‌های جهانشمول، بیش از پیش قطعیت می‌یابد. «جهانی» که امروزه در آن زندگی



می‌کنیم، از بعضی جهات با مأوی نوع بشر در ادوار گذشته تاریخ تفاوت کاملاً پازری پیدا کرده است. جهان امروز از بسیاری جهات، جهانی یکپارچه است، چارچوب تجربه‌ای واحد دارد (برای نمونه، از نظر محورهای اصلی زمان و مکان) و در عین حال، جهانی است که اشکال جدیدی از چندپارگی و پراکندگی را نیز می‌سازد؛ دنبیلی از فعالیت اجتماعی است که در آن رسانه‌های الکترونیکی نقش مرکزی و قوام بخش دارد، و با این حال برخلاف تعبیر بودریلار «فراواقعی» نیست. چنین برداشتی باعث خلط تأثیر قاطع و گسترده تجربه ارتباط با واسطه با مرجع بودن درونی نظام‌های اجتماعی مبتنی بر مدرنیته می‌شود. در واقع با این واقعیت اشتباه گرفته می‌شود که این نظامها عمدتاً خودمختار شده و تحت تأثیر عوامل قوام بخش درونی تعیین می‌شوند.

هویت فردی در نظم پسا-سنتی مدرنیته، و بر بستر اشکال جدید تجربه‌های باواسطه، به یک کوشش انعکاسی بدل می‌گردد. فرافکنی انعکاسی فردیت که شامل روایت‌های مستحکم، و در عین حال همواره در حال بازنگری، از سابقه زندگی فرد است، در چارچوب امکان چندگانه‌ای که از صافی نظام‌های انتزاعی رد شده است، شکل می‌گیرد. در زندگی

هم نشینی دارند. در عصر مدرنیته عالی، برداشتهای عامیانه از علم، تکنولوژی و دیگر اشکال باطنی تخصص، به این سمت



علوم انسانی و مطالعات انسانی
جامع علوم انسانی

اعتماد را تنها به مدد فرایند مطرح کردن دو جانبه حرفها می توان ایجاد کرد. به عبارت دیگر، اعتماد را طبق تعریف دیگر نمی توان بر اساس معیارهایی خارج از خود روابط پابرجا داشت. منظورم روابطی از جنس خویشاوندی، وظیفه اجتماعی یا الزامات سنتی است. رابطه ناب همشای هویت فردی - که پیوندی تنگاتنگ با یکدیگر دارند - باید در درازمدت و بر بستر تحولات و دگرگونیهای خارجی به نحوی بازتابی کنترل شود.

رابطه های ناب مستلزم «تعهد» است که خود نوع ویژه ای از اعتماد است. تعهد نیز به نوبه خود باید در قالب پدیده ای از یک نظام مرجعیت درونی درک شود. در واقع تعهد در قالب چنین رابطه ای، و نیز در رابطه با دیگر فرد یا افراد در گیر در آن معنا می یابد. نیاز به صمیمیت جزئی از رابطه ناب است، شعرة مکانیزمهای اعتمادی است که مسلم فرض می کند. بنابراین اشتباه است اگر «جست و جو برای یافتن صمیمیت» در روزگار معاصر را صرفاً به عنوان واکنشی منفی نسبت به پهنه اجتماعی گسترده تر و غیر شخصی تری ارزیابی کنیم، حال آنکه بسیاری از مفسران اجتماعی مرتکب این اشتباه شده اند. جذب شدن در رابطه ای ناب مسلماً می تواند نوعی دفاع علیه یک جهان بیرونی احاطه کننده باشد؛ اما چنین روابطی به مدد عوامل نفوذی با واسطه ای که از نظامهای اجتماعی کلان ناشی می شوند در همه جا تسری می یابند، و به نحو فعالانه ای این تأثیرات را درون حیطه چنین روابطی سامان می دهند. به طور کلی، چه در زندگی شخصی و چه در عرصه گسترده زندگی اجتماعی، فرایندهای تصاحب و تملک دوباره و قدرت و اقتدار بخشیدن با سلب مالکیت و خلع بد درهم می آمیزد.

در طی چنین فرایندهایی می توان بسیاری از رابطهای متفاوت میان تجربه فردی و نظامهای انتزاعی پیدا کرد. «کسب دوباره مهارت» - اخذ دوباره دانش و مهارت - چه در مورد صمیمیتهای خصوصی یا در گیریهای اجتماعی که اولی فردی و دومی گسترده تر است، واکنشی اساسی نسبت به جلوه های سلب کنندگی نظامهای انتزاعی است. این امر به لحاظ موقعیت تغییر پذیر است، و از سوی دیگر تمایل به این دارد که تحت تأثیر نیازهای خاص چارچوب ویژه خود قرار گیرد. افراد مستعد آن هستند تا هر آنجا که دگرگونیهای بعدی در زندگی ایشان مدنظر است یا تصمیمات سرنوشت سازی باید اخذ شود، در کسب دوباره مهارتها تا حد زیاد و عمیقی اقدام کنند. اما این امر همواره نسبی است و تحت تأثیر سرشت «قابل تجدیدنظر» دانش تخصصی و اختلاف عقاید داخلی میان متخصصان قرار دارد و از آن متأثر می شود. رویه های اعتماد، درست همشای پذیرش، شک آوری، طرد و واپس زنی که احساسات پراگماتیستی تری هستند، به دشواری در فضای اجتماعی پیوند دهنده فعالیتهای فردی و نظامهای تخصصی

تمایل دارند تا تلقیهای یکسانی از حرمت و خویش داری، ناپید و ناآرامی، محبت و ناهمدردی را که فلاسفه و تحلیلگران مسائل اجتماعی (که خود نیز گونه ای از متخصصان به حساب می آیند) در آثار خود به نمایش می گذارند، به متصه ظهور برسانند.
انعکاس پذیری فردیت، همراه و هماهنگ با تأثیر و نفوذ نظامهای انتزاعی، به نحوی گسترده بر فرایندهای جسمی و هم چنین روانی اثر می نهد. جسم به مراتب کمتر از روح

مکانیزمهای شرمساری نه احساس گناه مطرح می گردد. شرمساری ارتباط نزدیکی با نارسیم دارد، اما همان طور که پیشتر اشاره شد، خطاست که بپنداریم هویت فردی به نحو روزافزونی نارسیمی می شود. نارسیم یکی از انواع گوناگون مکانیزمهای روانشناختی - و در برخی موارد، آسیب شناختی - است که از ارتباط میان هویت، شرمساری و فراقکتی انعکاسی فردیت پا به عرصه وجود می نهد.

بی معنایی فردی - این احساس که زندگی واجد هیچ عنصر ارزشمندی نیست - در شرایط مدرنیته متأخر به یک مشکل روانی اساسی بدل می گردد. باید این پدیده را در قالب واپس زدگی مسائل اخلاقی که زندگی روزمره موجب آنهاست درک کنیم، اما این مسائل اخلاقی را پاسخی نیست. «انزوایی اگزستانسالیستی» بیش از آنکه جدایی افراد از دیگران باشد، جدایی طلبی از اخلاقیات لازم برای زیستن یک زندگی کامل و مطلوب است. فراقکتی انعکاسی فردیت، تحقق بخشی نفس و تسلط را به دنبال می آورد. اما مادام که این امکانات عمدتاً در قالب تعمیم نظامهای کنترل مدرنیته درک می شوند، فاقد معنای اخلاقی هستند. اعتبار و اصلیت هم ارزشی برجسته قلمداد می گردد و هم چارچوبی برای تحقق نفس، اما در مجموع عرضه دارنده فرایندی محدود است.

با این همه واپس زدگی پرسشهای اگزستانسالیستی به هیچ روی کامل نیست، و در مدرنیته عالی، که در آن نظامهای کنترل سببی به صراحت بیشتری عیان می شوند و پیامدهای منفی آنان بارزتر است، بسیاری اشکال ضد واکنش خودنمایی می کند. بیش از پیش آشکار می شود که امکانهایی مختلف در انتخاب نوع زندگی، در عرصه روابط متقابل محلی - جهانی، باعث مطرح شدن مسائلی خواهد بود که کنار گذاشتن آنها به سادگی امکانپذیر نیست. چنین مسائلی نیازمند اشکال خاصی از درگیری سیاسی است که جنبشهای جدید اجتماعی هم حاکی از آنها هستند و هم به نفع گیری آنها مدد می رسانند. «سیاست زندگی» - که به تحقق نفس چه در سطح فردی و چه در سطح جسمی می پردازد - خود را از زیر سایه ای که «سیاستهای رهایی بخش» افکنده است، خلاص می کند.

رهایی در اشکال مختلف پیدا و نهان آن، شرطی برای ظهور یک برنامه زندگی سیاسی است. در جهانی که در اثر دسته بندیها شکاف برداشته و اشکال مختلف سرکوب جدید و قدیم، ویژگی بارز آن است، سیاستهای رهایی بخش اهمیت خود را از دست نمی دهند. با این همه این مجاهدتهای سیاسی مقدماتی با اشکال تازه ای منبسط از تعلق خاطر به زندگی سیاسی در دستور کاری که نیازمند مواجهه با بحرانهایی خاص اخلاقی است، و ما را ناگزیر می سازد تا به طرح آن دسته از مسائل وجود شناختی دست بزنیم که مدرنیته اساساً مستثنی کرده بود.

«عطیه ای» بیرونی محسوب می شود، و خارج از نظامهای مدرنیته با مرجعیت درونی عمل می کند، اما در عین حال به نحوی انعکاس پذیر به حرکت درمی آید. آنچه در وهله اول و به طور کلی حرکتی به سوی توسعه نارسیمی ظاهر جسمی به نظر می رسد، در واقع نشانه تعلق خاطر است که جایگاهی عمیق تر و فعال تر از «ساخت» و کنترل جسم دارد. بین پرورش جسمی و نوع زندگی، پیوندی تنگاتنگ وجود دارد که برای مثال در اتخاذ رژیمهای خاص جسمی مستتر است. البته عوامل دامنه دارتری هم هستند که اهمیت خاص خود را دارند و انعکاسی از مکانیزمها و فرایندهای بیولوژیک به حساب می آیند. جسم در عرصه تولید مثل بیولوژیک، مهندسی ژنتیک و انواع پیشرفتهای علم پزشکی به پدیده ای وابسته به انتخاب و انواع امکان بدل می شود. این عوامل تنها بر فرد اثر نمی نهند؛ بلکه ارتباطهای نزدیکی میان جنبه های شخصی پرورش جسم و عوامل جهانشمول وجود دارد. برای مثال، تکنولوژیهای مورد استفاده در تولیدمثل و مهندسی ژنتیک بخشی از فرایندهای کلی تر دگرگون سازی محیط و تبدیل آن به عرصه فعالیتهای بشری به شمار می آیند.

به طور کلی علم، تکنولوژی و تخصص در آنچه آن را تجزیه تجربه نام نهاده ام، نقشی اساسی ایفا می کنند. این نکته که مدرنیته ملازم رابطه ای سببی یا طبیعت است، و این اندیشه که اخذ دیدگاه علمی سبب می شود تا مسائل اخلاقی و اخلاقیات وارد مباحث مطروحه نشوند، به اندازه کافی آشنا هستند. اما کوشش من در این سمت است که این مسائل را در قالب تازه ای مطابق برداشتی نهادی از نظم میلیون متاخره توسعه یافته در قالب مرجعیتی درونی، سامان دهم. قوه محرکه کلی نهادهای مدرن، ایجاد زمینه های کنش منظم شده بر اساس پویاییهای خودمدرنیته و «مخزنا از «میارهای بیرونی» است - عواملی که نسبت به نظامهای اجتماعی مدرنیته، بیرونی مخالفی با آنچه در پیش گرفته می شود روبرو هستیم، اما زندگی روزمره اجتماعی به این سمت تعادل دارد تا از سرشت «اصلی» و تنوع تجربه هایی که متضمن پرسشها و مسائل وجود شناختی هستند، جدایی پذیرد. آدمهای مجنون، جانی و جدأ بیمار را عملاً از سایر مردم دور می دارند، و در عین حال «اروتیسم» جایگزین «سکسوالیته» می شود - که سپس در پشت پرده نهان می شود تا از انظار دور بماند. جداسازی تجربه به این معناست که برای بسیاری از مردم، تماس مستقیم با رویدادها و موقعیتهایی که متضمن روبرویی با مسائل گسترده تری چون اخلاقیات و فناپذیری است، نادر و زودگذر خواهد بود.

همان طور که فریود می گفت، این وضعیت از احساس روزافزون واپس زدگی ناشی از گناه ملازم با پیچیدگیهای زندگی اجتماعی امروزی، ناشی نمی شود. بلکه برعکس، اتفاقی که می افتد نوعی سرکوب شدگی نهادی است، که در آن

● انعکاس پذیری فردیت، همراه و هماهنگ با تأثیر و نفوذ نظامهای انتزاعی، به نحوی گسترده بر فرایندهای جسمی و هم چنین روانی اثر می نهد.